

- میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم خبرش را ز کسی تا که نگوید دیدم .
- ۴۵۹ - ملا رئیس - از قریه شاخت است از بلوک قاین ، ازوست این مطلع :
می مده ساقی بهن چندانکه لایمقل شوم
کز خیال او مبادا لحظه غافل شوم .
- ۴۶۰ - مولانا قطب الدین - از قریه اقصا است که در ولایت اندجان
است ، از آدمی زادگان است ، طالب علمی دارد ، و خط را خوب مینویسد ، ازوست این مطلع :
ما که در سالی نمیدیدیم ماهی را بنخواب
بردری دیدیم هر سو جلوه گر صد آفتاب .
- ۴۶۱ - مولانا عبدالجلیل - حبویش مولانا آلهی است ، مردی نیک
است ، شعر را نیز نیک میگوید . ازوست این : مطلع
ز بس که کاست مه از میل طاق ابرویش
شد آنچه نمان که نمود استخوان پهلویش .
- ۴۶۲ - ملا کوکبی - از مردم معتبر بخارا است ، و طالب علمی کرده ،
و ار موسیقی وقوف تمام دارد این رباعی اروست . رباعی
گر یار بنا مناسبی سپر کند وز کوی صلاح ره سوی دیر کند .
عم نیست دلاچویار بیمهر و وفاست با ماچه وفا کرد که ما غیر کند .
- ۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی - طالب علمست ، و بنخواجه عطا شهرت
دارد ، مردی نیک است ، ازوست این . مطلع
ز چاک سینه بناخن دل حزن کندم
جداچو گشتم از آن مه دل اینچنین کندم .
- ۴۶۴ - ملا هجری اندجانی - مردی فقیرست ، بقدر طالب علمی دارد ،
در اوایل لوند و اوپاش بود ، اما آخر روی نگوشه فقر و درویشی آورد . ازوست
این : مطلع
بر رخ نشسته کرد ملامت بسی مرا بود عجب اگر نشناسد کسی مرا .
- ۴۶۵ - ملا لقائی - از خراسان است ، اما اکثر اوقات در ماوراء النهر

گنوا نیده، و همیشه در نظر سلاطین معزز و مکرم بوده، در شعر و معما خوبست.
ازوست این مطلع:

ز هر طرف کفتم زرد و زعفران کرده

بهار عمر من است این چنین خزان کرده.

این رباعی نیز از او مشهور است: رباعی

مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را.

درویشانیم ترک عالم کرده این است طریق تا قیامت ما را.

۴۶۶ - ملامت مقصود تیر گم - از شهر هرات است، و مردی نامراد و فانی صفت

است، اوقات بکسب میگذراند، طریق رباعی را خوب میداند. ازوست این رباعی:

جانا همه از تو تند خوئی آید و زخوی بد تو فتنه جوئی آید.

گوئی که بجز جفا نیاید از من بالله که از تو هر چه گوئی آید.

۴۶۷ - ملامت یوسفی (۱) - از اطمای مشهور خراسان است، مردی خوش خلق

و جهان گشته و صحبت دیده است، و شعرش پاکیزه. از اوست این مطلع:

میزد سپهر لاف ز رفعت بگوی او شد آفتاب گرم و بر آمد روی او.

۴۶۸ - ملامت دوست - از ولایت اسفزار است، شعر شناس نادر و شاعر کامل

و ماهر است، و ابیات و اشعار استادان بسیار بخاطر دارد، و در وادی قصیده انوری

زمان است. ازوست این مطلع:

وقت گل آمد و اسباب طرب نیست مرا

داده بایاب و ز کس روی طلب نیست مرا.

۴۶۹ - ملامت شهاب - فرزند شهر هرات است، مردی فقیرست، و طبعش

بمعما مایل. این معما باسم او از اوست: معما

یاران حذر کنید که بدهید دل ز دست

کان شهسوار بر فرس دلبری نشست (۲).

(۱) یوسفی طیب ظاهراً همان یوسف بن محمد هروی است مؤلف «مواید الاحیاء» و

«ریاض الادویه» و «جمال الفوائد» و طبّ منظوم متوفی در حدود ۹۵۰ هـ

(۲) فرس بهارسی «اسب» باشد و دل دست که «س» است چون از آن اسقاط گردد «اسب»

بجای ماند و چون «شه» بر آن سوار شود «شهاب» حاصل گردد که نام مولانا است.

- ۴۷۰ - ملا یقینی - هم از خوش طبعان هرات است ، و خط ستملیق را بد نمی‌نویسد ، اما خالی از جنون نیست . ازوست این : مطلع
تا بکی خواهم بلرد و محنت و غم زیستن
زیستن گر این چنین باشد نخواهم زیستن .
- ۴۷۱ - ملا معزی **لنگ** - از اولاد اجماد مقرب الحضرة باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره است ، مردی لوند است . ازوست این مطلع .
خضر خط او نشان از آب حیوان میدهد
از لبش عیسی سخن میگوید و جان میدهد .
- ۴۷۲ - ملا اسمی - فرزند هرات است ، و مردی درویش و نامراد است ، بقدر خود طالب علمی هم کرده . این معما ازوست باسم « بابا » :
دیروز بمکتبی مرا بود گذار دیدم همه دلبران خورشید عذار ،
هندو بچۀ نشسته لوحی بکنار میکرد برسم خود الف می تکرار .
- ۴۷۳ - ملا بیدلی **لنگ** - از گذر خیابان هرات بود ، همیشه در گوشه‌های میخانه اوقات میگذراید . ازوست این مطلع :
چشم پر خون و خیال خال آن دلبر درو
بجبری پر آتش است و پاره عنبر در او .
- ۴۷۴ - ملا سروی - ولد حافظ علی بیرجندی است که علم قرائت را درین زمانها برابر او کسی ندانسته ، اما مونا لاسروی غریب هیأت مطبوع دارد ، معلوم نیست که از زمان آفرینش تا غایت مثل او پیکری از کتم عدم بشهرستان وجود آمده باشد ، ظاهراً استاد این بیت را جهة او گفته : بیت
صد هزاران آفرین صنع خدای پا کرا
کافرید از آب و گل سروی چونو چالا کرا .
اما شاعری معنی انگیز است . ازوست این : مطلع
کاشکی دامن کشان آید قدر عنای او تا نبیند دیده عیری نشان پای او .

۴۷۵ - خواجہ طاہر محمد - ولد عبد السلام خباز است ، جوانی نیک است ، ملازم و مصاحب فریدون حسین میرزا بود . از اوست این معما باسم « بابا » :
آن خالهای مشکین بر عارض تو از دور
بالای بادۂ صاف چون دانه های انگور .

۴۷۶ - ملا فرهادی - از ماوراء النہر است ، و ملازم عبیدخان بود .
ازوست این : مطلع

بتان شما شه حسنید و من گدای شما
ز دست من چه بر آید بجز دعای شما .

۴۷۷ - ملا صدر - بلاجوردشوئی مشهور است ، فرزند ابهر است ، مردی خوبست اما شعر خود را تعریف بی نهایت میکند ، و بسیار معتقد است . ازوست
این : مطلع

چه میکنم ز دیاری که نیست یار آنجا
کجاست خاک رهش تا شوم عبار آنجا .

۴۷۸ - ملا جزوی - از جانب عراق است ، چند وقتی در هرات بود ،
باز عزیمت وطن نمود . ازوست این : مطلع
عاشق و بدنام اگر گشتم دلم باری خوشست
عاشقی بدنامی دارد ولی کاری خوشست .

۴۷۹ - ملا فتحی - از ولایت اندجان است ، و در ملازمت بابر میرزا
میباشد . از اوست این بیت :

منکر عشقند بی دردان بحمدالله که من

درد مندم عاشقم بیدرد باری نیستم .

۴۸۰ - ملا خلقی بخاری - در اوایل نواز بود ، و حالا تجارت میکند .
از اوست این مطلع :

خراب ماہ و شان چو آفتابم من بھر کدام جدا عاشق حرابم من .

۴۸۱ - مولانا میلی - از ولایت حصار است ، طالب علمی دارد ، معما

را نیز نیک میداند . ازوست این : مطلع

جفا همین نه از آن شوخ سیوفا دیدم

ز هر که چشم وفا داشتم جفا دیدم .

۴۸۲ - ملا مقیمی - از بخارا است ، مردی لوداست . این مطلع را برای

جانی نام جوانی گفته : مطلع

گوشه چشمی نمود آن دلبر جانی مرا

کرد از عین محبت لطف پنهانی مرا .

۴۸۳ - ملا روحی بخاری - ملازم شیبک خان بود ، و داروغگی کان

فیروزه را داشت ، پیشتر از ملازمت قلندر بود ، در ایام دولت نیز بیاران در همان

رنک بی تکلفانه ملاقات میکرد . این دوبیت در تعریف شب از اوست : بیت

شبی همچون مرکب بود تاریک رهی در ری چوشق خاامه تاریک .

شده طاس سپهر از مشک سوده سواد اندوده همچون دیگ دوده .

۴۸۴ - ملا رهائی - از ماوراءالنهر است ، در صورت قلندری بهرات

آمده ار آنجا بکعبه رفت . از اوست این مطلع :

عنچه را در سخن آورده دهن میگوید

می فشاند کهر از لعل و سخن میگوید .

۴۸۵ - ملا علی بخاری - مردی طالب علمست ، و خالی از عشقنازی بیست .

ازوست این رباعی :

تا کی بمن زار جفا خواهی کرد باغیر برغم من وفا خواهی کرد ؟

اینک من بیچاره ز کوبت رفتم بینم که دگر جفا کرا خواهی کرد .

۴۸۶ - مابلایی - هم از بخارا است ، مردی بی تعین و بیقید ولوند است ،

گاهی مقلدی نیز میکند . این مطلع از اوست :

میروی جلوه کنان جانب ما مینگری

گر دلت جانب ما بیست چرا مینگری ؟

۴۸۷ - ملا طفیلی - از حصار است ، مردی نامراد است ، طبع خوب دارد
این مطلع ازوست :

چنان پنهان شبی در گوی آن نازک بدن باشم

که برق آه روشن میکند جایی که من باشم .

۴۸۸ - ملا سرکای بخاری - مردی لوند است ، ساهائی تخلص میکند ،
خالی از طالب علمی نیست . از اوست این بیت :
چو من دیوانه در عاشقی پیدا نخواهد شد
اگر پیدا شود مانند من رسوا نخواهد شد .

۴۸۹ - ملا جرمی - از بخارا است ، مردی بیقید است و تعنی ندارد .
از اوست این مطلع :

سر بیالین چونیم غیر دو چشم تر من

نیست یاری که دمی گریه کند بر سر من .

۴۹۰ - همائی سمرقندی - طبعی لطیف دارد : و خوب میخواند . از اوست
این مطلع :

دوش دستار گرو اریبی صهبا کردم داشتم در دسری از سر خود وا کردم

۴۹۱ - فانی کور - از بخارا است ، و معمارایک میدانند ، و طبعش غرایب
پسند است . ازوست این مطلع .

به داغ تازه مرا بردل مشوش بود ز کاروان غمت مانده جای آتش بود .

۴۹۲ - ملا ذهنی - از کابل است ، و اندک طالب علمی دارد ، بقدر خطی هم
مینویسد . ازوست این مطلع :

من که همچون زلف مشکینت پریشان مانده ام

گردنی کج کرده در روی تو حیران مانده ام .

۴۹۳ - مولانا لسانی - از شیراز است ، و خوش محاوره و خوش صحبت
است ، و اکثر خطوط را بیک مینویسد . این دو بیت از اوست :

نه با تو دست هوس در کمر توان کردن نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن .
 فغان که گریه من آنقدر زمین نیکداشت که در فراق تو خاک کی بسر توان کردن .

۴۹۴ - فغانی - هم از شیراز است . از اوست : مطلع

هر مصور کان جمال وقامت موزون کشد

حیرتش آید که ناز و شیوه او چون کشد .

۴۹۵ - مولانا گلخنی - از ولایت قم است ، در زمان سلطان حسین میرزا

بشهر هرات آمده بود ، بغایت سفیه و بدزبان و بی باک و ملامتی بود ، محمد حسین
 میرزا او را رعایتی نیک کرد ، آخر از او جریمه در وجود آمد ، سیاست رسید . از اوست
 این مطلع :

بجان کندن مرا سنگین دلان دیدند و غوغا شد

که عاشق پیشه شیرین تر از فرهاد پیدا شد .

۴۹۶ - وحیدی - خوبش گلخنی است ، اوینز با طوار برادر خود منسوب

است . از اوست این مطلع :

زهجر روی تو آواره در جهان شده ام

۴۹۷ - محبی نشابوری - مردی رند و لا ابالی بود ، و اکثر اوقات

بامیرزادگان جغتای مصاحبت میکرد . این دوسه بیت از اوست : شعر

نمی بینمت مایل دردمندان حذر کن ز درد دل دردمندان .

من و اشک سرخی و رخسار زردی همین ها بود حاصل درد مندان .

محبی هر آنکس که مقبل باشد عجب گر بود قابل درد مندان .

۴۹۸ - دیوانه نشابوری - از شعرای قدیمست ، طبع نیک دارد . این

دوبیت از اوست : شعر

ای لب لعلت ز آب زندگانی پاکتر زندگانی بی لب لعلت نمیخواهم دگر .

اروان دلکشت زاغان مشکین بنگرند در تلاش افتاده باهم بر سر نادام تر .

۴۹۹ - سلیمان ترکمان - شعر را نیک میگفت ، و طبع غرایب پسند نیز

دارد . از اوست این مطلع :

- با آن سوار رعدا چون سایه همعنانم جائی که او نباشد بودن نمیتوانم .
- ۵۰۰ - ملا ساقی - در گذر خیابان هرات میبود ، مردیست طالب علم ،
و گاهی از اونظمی سرمیزند ازوست این : مطلع
آن پری در خانه نگذارد من دیوانه را
آیم از درماندگی بینم زدور آنخانه را .
- ۵۰۱ - ملا حاجی - بر سر مزار شیخ سعدالدین تفتازانی می بود ، مردی
پاکیزه و درویش است . از اوست این مطلع :
گرچه مردم محرم بزم وصال نیستم خوشدلیم باری که هرگز بیخیالت نیستم .
- ۵۰۲ - ملا خواجه خیابانی - از جوانان خوش طبع شهر هرات است ،
طالب علمی دارد ، معما را خوب میداند ، ازوست این مطلع .
بتعریف دهانش غنچه را گفتار بایستی باستقبال قدش سرو را رفتار بایستی .
این بیت بهتر از مطلع واقع شده : بیت
بدیواری که بینم صورتش زین آرزو میرم
کز آب و خاک من نیاید آندیوار بایستی .
- ۵۰۳ - ملا وصفی - از شعرای قدیم سمرقند است ، و خوش طبعان ممالک
اورا از استادان میدانند . از اوست این مطلع .
کاسه دار مجلس رندان بی سامان شدم
کشتی می ده که در گرداب سرگردان شدم .
- ۵۰۴ - ملا شاه حسین - بزمی تخلص میکند ، فرزند خراسان است ، طبع
خوب دارد . از اوست این . مطلع
خشک سال هجر را باور اگر میداشتم
تخم مهر دلبران در سینه کی میکاشتم ؟
- ۵۰۵ - ملا بیخودی - از عاشق پیشگان سمرقند است ، طبع خوب دارد .
از اوست این مطلع :
هزار گونه جفا از تو برداست مرا هنوز دل بجفای تو مایلست مرا .

۵۰۶ - ملا افسری - مردی بتواضع است ، اما تعصب تمام دارد ، از اوست

این : مطلع

ای شوخ میل خنجر بیداد کرده معلوم میشود که مرا یاد کرده .

۵۰۷ - ملا نادری - از بخارا است ، و بشعر نو در آمده ، طبعش خالی از

لطافت نیست ، و از اوست این مطلع :

آن نازنین که شد سر ما خاک راه از او

با ما هنوز بر سر ناز است ، آه از او .

۵۰۸ - ملا ویسی - از سمرقند است ، او نیز بشعر نو در آمده ، از اوست

این : مطلع

میتوان بتو ظاهر غم نهان کردن عجب غمیست که ظاهر میتوان کردن .

۵۰۹ - ملا عبد الله - از قزوین است ، و چهل سال است که ساکن شهر

هرات است ، و تحصیل کرده ، و در حکمت نیز دخل میکند . از اوست این : مطلع

بس که در دیده مردم دهننت ناپیدا است تا گوئی سخنی هیچ ندانند کجاست .

۵۱۰ - مولانا یوسف چاکری - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما

مردی لوند و بی اعتدال است . از اوست این : مطلع

از سر کوی تو با درد و الم میرفتیم دردمندان بصحرای عدم میرفتیم .

۵۱۱ - ملا احمد سراج - از ولایت سبزوار است ، طبعش در شعر بیک

است ، همیشه لغز میگفته . این لغز شعاع از اوست : لغز

آن چیست که در انجمنش جا باشد خورشید عذار و سرو بالا باشد .

چاش بود ولی بمیرد هر روز این طرفه که نشسته و بر پا باشد .

۵۱۲ - مولانا ظریفی - از ولایت تون است ، بیشتر قصیده میگوید ، لایالی

و بی تعیین واقع شده . از اوست این : مطلع

جهان اگر چه باسباب بی شمار خوش است

ز هر چه هست بعالم وصال یار خوشست .

- ۵۱۳ - ملا عشرتی - ولد حلبی طنبورچی است ، طبعش در نظم ترکی بد نیست . ازوست این مطلع : ترکی ... (در اصل ذکر شده)
- ۵۱۴ - ملا باباجان - از شهر هرات است ، گاهی سبقی میخواند ، طبعش نیک است ، عشرتی تخلص میکنند ، ازوست این مطلع :
- روز فراق یار که با صد ندامت است روز فراق نیست که روز قیامت است .
- ۵۱۵ - کورلطیف - از شعرای نیک ماوراءالنهر است ، طبعش خالی از لطفی نیست ، و اطوارش از این بیت معلوم میشود : بیت
- سبوی ناده بسر میبریم و خوش عیشی است
اگر مدام توان این چنین بسر بردن .
- ۵۱۶ - مولانا لطفی - از تاشگند بود ، حسن تمام داشت ، و بر جوانی دیگر عاشق بود ، و موی بر سر گذاشت ، این مطلع را در آن محل گفته : مطلع
- ساخت بی لیلی و شی ژولیده مو گردون مرا
یکسر مو فرق توان کرد از مجنون مرا .
- ۵۱۷ - شیخ زاده - کیفیت احوالش معلوم نشد ، اما لطافت طبعش از این مطلع معلومست : مطلع
- بیکدم فراق آنچه جان ساخت مارا که آن یار دیرینه نشناخت مارا .
- ۵۱۸ - ملا نوری - سیره مولانا حشمت شاه معروفست ، در ملاقاتش فهم میشود که گوهر آن دریای معانی است ، چرا که خوش طبع و ندیم شیوه و مقلد است ، و ابیانش در رنگ اشعار جدش واقع میشود ، از اوست این : مطلع
- سجده کردن پیش روی دوست نه از بندگیست
رخ نهادن بر زمین از غایت شرمندگیست .
- ۵۱۹ - آفاق بیگه جلایر - ابیات نیک دارد ، از اوست این : مطلع
- حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود .

۵۴۰. فروغی - از ولایت نشابور است . از اوست این مطلع :

دور از رخ تو دیدن اغیار مشکل است نادیده وصل گل ستم خار مشکل است .

۵۴۱. ملا خاصی - در بلاهت ثانی ندارد ، و ماخولیا بر او غالب است .

از اوست این مطلع :

ما عاشقیم و رفتد بمیخانه میرویم پیمان شکسته بر سر پیمان میرویم .

۵۴۲. وصفی . بیره ملا معین واعظ بود ، نشأه جنونی دارد ، از اوست

این مطلع :

چو با سگت نتوانم که عرض حال کنم بخویش گویم و خود را سگت خیال کنم .

۵۴۳. مولانا علاء الملک - از ولایت سبزوار است ، خط نستعلیق را

خوب مینویسد ، طبعش لطیف است . از اوست این مطلع :

اگر در عشق او دم در کشم آتش بجان افتد .

وگر آهی کشم ترسم که آتش در جهان افتد

۵۴۴. ملا قاسم عاصم . جوانی فقیر و نامراد است ، و نظمی نیز میگوید .

از اوست این مطلع :

یاد روزی که زخیل و حشمت میبودم متصل سایه صفت در قدمت میبودم .

۵۴۵. ملا هجری - فرزند هرات است ، افیون بسیار میخورد . از اوست

این مطلع :

ای که با مدعیان کارتو لطف و کرم است در حق اهل محبت چه جفا و ستم است .

۵۴۶. ملا سیری - از بلده مرو است ، طالب علمی دارد ، بدیهه راروان

میگوید . از اوست این مطلع :

چرا چو آهوی وحشی رمیده از من چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من ؟

۵۴۷. ملا محمد علی - از اولاد بی بی سوقی بود ، و او از خدما حرم

سلطان حسین میرزا بود ، محمد علی بغایت جوانی خوش طور و خوش طبع و فانی

صفت بود ، همراه کاروان بخارا عزیمت آن دیار کرد ، در راه قطاع الطريق او را

تلف کردند . در مرثیه میرزا این رباعی از اوست : مرثیه

- شام اجل تو مه فکند افسر خویش بر کند ز دوریت رخ انور خویش .
 برخاست بماتم تو شمع از سر سوز پیچید ز سوز دل سیه بر سر خویش .
- ۵۲۸ - ملا عبدالکریم - از جامه بافان نشابور است ، بغایت صاحب جمال بود ، گاهی تخلص میکرد . از اوست این مطلع :
- هر که از قید تعلق يك قدم بیرون نهاد
 از تجرد یا چو عیسی بر سر گردون نهاد .
- ۵۲۹ - میرزا علی خلیج - ملازم جناب نقابت یناهی امیر فریدون جعفر است ، طبعش بد نیست . از اوست این مطلع :
- دین عشاق بجز دیدن جانان نبود هر کرا میل بدین نیست مسلمان نبود .
- ۵۳۰ - ملا فقیری - مردی عامی است ، اما بغایت آزاده و فارغ البال است ، و دیوان غزل تمام کرده . از اوست این مطلع :
- ساخت پابوس تو ای سرو سرافراز مرا گرتو با خاک برابر نکنی باز مرا .
- ۵۳۱ - ملا جارویی - از مردم ترک است که در نواحی بلخ میباشند ، دیوانه و قمار باز و بی اعتبار است . از اوست این دو بیت :
- صدره سرم بکوی تو گر خاک در شود کی شوق پای بوس تو از سر بدر شود .
 ای شمع امشب از سر بالین من مرو یکشب چه شد بروی تو ام گر سحر شود .
- ۵۳۲ - ملا سوادی - خط و سواد ندارد ، و او را از جانب باسیری آورده فروخته اند ، از اوست این بیت :
- بسوختم و کسی نیست در حوالی ما که پیش یار بگوید خراب حالی ما .
- ۵۳۳ - ملا نجمی - از شیروان است . از اوست این مطلع :
- آباد از خیال تو ویرانه دلم جان منی و جای تو ویرانه دلم .
- ۵۳۴ - ملا بسمچی - فرزند هرات است ، سابقاً بسمه کاری میکرد ، و حالا بر مالی اشتغال دارد ، شعر بسیار گفته ، اما به از این مطلع که بجهت خانه اش که آب ویران ساخته گفته است : مطلع
- مدام خانه چشم ز آب دیده خرابست خراب چون نشود خانه که بر سر آبست .

۵۳۵ - ملا قوسی - از شهر هرات است ، مردی نامراد است . از اوست

این مطلع :

جائی که توئی نیست کسی را گذر آنجا از من که تواند که رساند خبر آنجا .

۵۳۶ - ملا مانی تربتی - از آدمی زادگان آن دیار است ، نویسنده کی میکند ،

طبع خوب دارد . از اوست این بیت :

ز ت کمتر نه آموز از او تمکین محبوبی

که پیشش سجده آرند و گوید يك سخن با کس .

۵۳۷ - ملا ابوالمعالی - از ولایت خواف است ، و درویشی بر و غالب است ،

بشعر و معما نیز توجه مینماید ، سامعی تخلص میکند ، و این معما از اوست با اسم « آدم » :

دامن بخون گر ساختی ای آسمان خورشید را

باری بخونم تر مکن جیب مه امید را .

۵۳۸ - ملا تابعی - فرزند شهر هرات است ، و نقاشی کاسه و طبق میکند ،

و گاهی نغمه از او سر میزند . از اوست این رباعی :

دور از تو بدرد و محنت و غم بودم با سینۀ ریش و چشم پر نم بودم .

بانی همه شب بناله همدم بودم بی یاد تو القصه دمی کم بودم .

۵۳۹ - مولانا شاه محمد - ملازم بابر پادشاه بود ، منصب کتابداری داشت .

این مطلع از اوست :

هر چند شعله زد شب غم برق آه ما روشن بگشت پیش تو روز سیاه ما .

۵۴۰ - درویش حیدر تونیانی - قلندر شیوه است ، و موسیقی را خوب

میداند . از اوست این : مطلع

چه روم کعبه که بینم در و دیوار آنجا من و کوش که بود لذت دیدار آنجا .

۵۴۱ - شاه محمد قورچی - شعر فارسی و ترکی را خوب میگوید . از اوست

این مطلع :

بقتصد خون من برخاست با هر کس که بنشستم

بجان من بلائی راست شد با هر که پیوستم .

۵۴۲ - ملا درویش - از ولایت سرخس بود ، مردی عامیست . از اوست

این مطلع :

کشم بدیده و دل نقش ابروان ترا به بین بچشم که چون میکشم کمان ترا .

۵۴۳ - مولانا نور الله - از ظرفای خراسان است . از اوست این : مطلع

جانرا فدای لاله عذاری نساختیم ای روی ما سیاه که کاری نساختیم .

۵۴۴ - ملا نوالی - از آدمی زادگان خراسان است ، طالب علمی کرده ،

خالی از ابدالی نیست . از اوست این مطلع :

دل بزنجیر سر زلف نگاری مایست

باید این دیوانه را زنجیر وامری مشکل است .

۵۴۵ - ملا ضعیفی ننگ - از نشابور بود ، و طالب علمی داشت ، اول رند

و لا ابالی بود اما آخر پیاده بهج رفت . از اوست این : مطلع

چوسر بحلقه زلف بتان در آوردم سری بعالم دیوانگی بر آوردم .

۵۴۶ - ملک معزالدین - نویسنده است ، از ولایت خواف است ، جوانی

بغایت نیکست . از اوست این : مطلع

گر مرا در عشق غمخواری نباشد گو مباش

این چنین عم بر دل یاری باشد گو مباش .

۵۴۷ - ملا فراقی - از ولایت جوین است ، مردی فقیر است . از اوست

این : مطلع

شب قدرست رلف یار و دل گم کرده راه آنجا

همی بینم دایل روشنی جز برق آه آنجا .

۵۴۸ - ملا زین الدین علی - ملازم بدیع الزمان میرزا بود ، و در نویسندگی

وقوف تمام داشت ، نی را بیک مینواخت ، دو بیتی بزمیتوانست خواند . از اوست

این مطلع :

قامت سرو که در آب نمودار شده کرده دعوی بقدر یار و نگوسار شده .

۵۴۹ - ملا مجرمی - از آدمی زادگان هرات است ، اما اکثر اوقات

در ماوراءالنهر بود ، طبع خوب دارد ، از اوست این رباعی :

شوخی که نقاب از رخ خود بر نگرفت جز جور و جفا طریق دیگر نگرفت .
گفتیم برافروز شبی شمع وصال افسوس که گفتیم بسی در نگرفت .

۵۵۰ - میرم سیاه - از خوش طبعان مشهور شهر هرات است ، اما طبعش

بهزل و عطایبه مایل واقع شده ، هر چه میگوید نیز در آن رنگ است ، این قطعه او
مشهور است : قطعه

گفت بامن دلبری گر وصل خواهی زر بیار

عاشقان کی وصل را بی زر تمنا کرده اند .

گفتمش من عاشق پا کم ندارم سیم و زر

این چنینم تا لوای عشق برپا کرده اند .

گفت میرم فکر زر کن زانکه عشقیا کرا

کیدبان مفلس مفلوک پیدا کرده اند .

این رباعی هم از اوست : رباعی

مانند الف میدان جان جا دارد .

هر سروقدی که قد رعنا دارد

جان باد فدای آنکه بالا دارد .

بالای شان بالای جااست مرا

۵۵۱ - ملا مجرمی میرشکار - از مردم ترک است ، و از تمول داران است (؟)

و مردی نامراد است ، این دوبیت از اوست . شعر

مانند بنده ایست که آزاد میکنی .

جانا گرم بندگیت شاد میکنی

خود را چرا برابر شمشاد میکنی .

شمشاد ناقد تو برابر نمیشود

۵۵۲ - ملا داسم غمزه - از جمله طرفای بخارا است ، و مردی لود و

عاشق پیشه و می قید است ، از اوست این مطامع :

دام شکسته شد و ریخت آبروی مرا .

شکست بر سر من محتسب سوی مرا

قسم هفتم

ذکر اطائف وزرای عالی‌مقدار .

از آنجمله :

۵۵۳ - خواجه میرک - در ایام حکومت زینل خان وزیر يك قلمه خراسان بود ، این فقیر دولت ملازمت او را دریافت ، چندان نزرگی و همت و اخلاق حمیده از او مشاهده افتاد که مزیدی بر آن متصور باشد ، طبع لطیف دارد اگر چه بنظم مداومت نمیکند اما گاهی اتفاق می افتد . از اوست این مطلع :

مهی کز شائۀ خوبی نمیداند ز سر یارا

کجا داند غم عشق سراندازان شیدا را .

۵۵۴ - ملا حسعلی - وزیر نازن يك بود ، و مردی خالی از نامرادی

نبود . از اوست این مطلع :

هر کسی جوید هلال و خاطر ما بدر جست

زانکه شکل او بشکل یار میماند درست .

۵۵۵ - میرزا قاسم - والد خواجه میرکی وزیر دیوان میرزا بدیع الزمان

بود ، در شعر ترکی و فارسی و معما و انشاء و املا و حضوظ ارجوانان رشید خراسان است ، از اوست این مطلع :

بازم خیال ابروی او چون هلال کرد گشتم چنان ضعیف که توان خیال کرد .

قسم هشتم

ذکر لطائف امرای نامدار.

از آنجمله :

۵۵۶ - میرزا مقیم کینخسروی - از امرای نیک سلطان حسین میرزا بود ، طبع لطیف داشت ، همیشه شعرای زمان در مجلس او حاضر بودند . از اوست این مطلع :
 شراب خوردن دایم خراب ساخت مرا خراب بودم و آخر سراب ساخت مرا .

۵۵۷ - میر قاسم ولدی - هم از امرای نامدار میرزا بود ، طبع لطیف داشت ، و همیشه بشعرای زمان صحبت میداشت . از اوست این مطلع :
 تاج سلطانی که هر ترکش سری را افسر است
 ترک او خوشتر که در هر ترک او ترک سرست .

۵۵۸ - مغول عبدالوهاب - از آدمی زادگان محفوظه سمرقند بود ، و شیبک خان او را تربیت کرده منصب شعاولی بدو اردابی داشته ترخان ساخت ، شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت ، جوابی بی تکلف بود ، و مشرب صافی داشت . از اوست این مطلع :

شهریست پر زفتنه و سرفتنه یارمن وه چون کنم ، بفتنه شهریست کارمن .

۵۵۹ - امیر رستم علی - ولد امیر قاسم علی ترکی گوی بود ، از امیرزادگان خراسان بصلاحیت او کم بود ، از اوست این مطلع :

هر که ز باز رو بچمن خنده میکنی گلپای باغ را همه شر منده میکنی .

۵۶۰ - شاه ولد بیک - جوانی موالی و از امیر زادگان ممالک عراق بود ، و در ملازمت جناب جگر که سلطان مرتبه و کالت داشت ، و بغایت خوش طور و بی تکلف جوانی بود ، با وجود کثرت جاه که موجب کبر و انانیت است آنقدر شکستگی و با مرادی دارد که شرح نمیتوان کرد ، گاهی بطنی نیز میگوید ، و قایلی تخلص میکنند . از اوست این مطلع :

ناصر از عشقش چه سود این منع بیحاصل مرا

چون نخواهد رفت هرگز مهر او از دل مرا .

۵۶۱ - امیر محمد یوسف - ولد میر احمد میراخور ، جوانی خوش

شکل و خوش طبع و خوش خلق بود ، در ملازمت محمد زمان میرزا میبود از اوست این رباعی .

ای سرو روان مایل اغیار مباش با من بسر کینه و آزار مباش .

چون نیست مرا بغیر تو یار دگر ای دوست توهم بغیر من یار مباش .

۵۶۲ - امیر مقصود غلام - از تربیت کردهای ابن حسین میرزا بود .

از اوست این مطلع :

مهرت روی تو یا آفتاب از ایندو کدامست

شب است زلف تو یا مشک ناب ازین دو کدامست ؟

۵۶۳ - یار محمد رخنه - ملازم ابن حسین میرزا بود . از اوست این رباعی :

تا از تو جدا شدم دلم غمگین است چون شمع مرا گریه و سوز آئین است .

می سوزم و میکدازم و میمیرم آن کز تو جدا شود سزایش این است .

۵۶۴ - دوست حسین - خزینه دارخان شیبانی بود ، و تقرب تمام داشت ،

توان گفت که در محفوطه سمرقند باطافت او جوانی نوده ، در تعریف بهار مثنوی گفته ، این بیت از آنجاست : شعر

بید مشک از حرارت بدش بازگون کرده پوستین تنش .

۵۶۵ - شاهک - برادر مشارالیه بود ، و مهر دارخان مدکور بود ، صورت

و سیرت خوب داشت ، و طبعش نیز نیکو بود . از اوست این مطلع :

شاد هرگز نکند چرخ ستمکار مرا که همان لحظه سازد نغمی زار مرا .

۵۶۶ - امیر سلطان ولی - سیره امیر ولی بیگ است ، و بحسن صورت

و لطافت سیرت آراسته ، گاهی بنظم نیز توجه مینماید . از اوست این مطلع

یار را هم صحبت اغیار دیدن مشکل است

و چه دیدن کین حکایت را شنیدن مشکل است .

قسم نهم

ذکر لطایف سلاطین کامگار که گاهی خاطر انورشان بجانب نظم میل نموده.
از آنجمله .

۵۶۷ - سلطان محمود میرزا - ولد سلطان ابوسعید میرزا بوده ، او را در ماوراءالنهر محمود غازی میگویند ، بجهت آنکه همواره بکفار کتور محاربه و قتال می نمود ، و چهره ظفر از آئینه صمصام فتح ارتساعش نمودار میبود ، و اکثر بلاد ماوراءالنهر و بدخشانات در تحت لوای فلک فرسای و چتر سپهر آسایش آسوده ، و مرفه الاحوال می بوده ، و همیشه رأی فضیلت آرایش متوجه حال ارباب فضل و کمال و مایل اعانت اصحاب استحقاق و استسهال می گشته ، و شعرای سحر گستر و فضلالی هنرپرور لایزال مجلس فردوس مثال او را از نتایج فکر سحر و جواهرلسان گوهر بار خویش مزین میداشته اند ، و از نظر از صنعت شعر که میزان طبع هنرپروران است اشتغال تمام میفرمود ، و در فصاحت و بلاغت الفاظ و دقت معانی جایز مسند کمال بوده . این مطلع از اشعار گوهر آثار اوست : مطلع

کند گردون که حشتی نقره و خشتی زرست

پیش چشم اهل بینش توده خا کستر است .

۵۶۸ - سلطان محمود میرزا - فرزند ارجمند سلطان محمود میرزای مذکور بوده ، و از والد ار جانب سادات ترمد است ، بعد از یدر سعادت اثر جمیع ممالک محروسه که در تحت تصرف پدرش انتظام داشت بید اقتدار او انتقال نمود ، و طبع سخن طراز و فکر سحر پردازش که نقاد جواهر معانی و صراف ثنالی الفاظ بود صنایع شعر میل تمام داشت ، چنانچه صیرفی طبع لطیفش دیوان ترکی و فارسی ترتیب کرده بود ، در ترکی تخلص او شاهی و در فارسی عارفی بود . این رباعی را بعد از آنکه امیر خسرو شاه بیشتر بچشم او زد گفت : رباعی

نوری که عیار دیده روشن بود	چشم بدایام ز چشمم بر بود .
فریاد که فریاد بجائی رسید	افسوس که افسوس امیدارد سود .

۵۶۹ - بایستقر میرزا - پسر دولت‌آثر سلطان محمود میرزا بود، بلطافت حسن و جمال و کثرت فضل و کمال آراسته، و خط نستعلیق را بغایت خوب مینوشت، بکرات و مرات ملاً سلطانعلی تعریف خط او میکرده، در دیوان عزل عادل‌لی تخلص میکرده. از اوست این مطلع:

کاش در عشق بتی دیوانه باشد کسی ترك عالم کرده در ویرانه باشد کسی

۵۷۰ - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه - فرزند ارجمند عمر شیخ میرزا بود، پادشاهی بود در بهادری و دلاوری یگانه دوران و با کثرفضائل و فنون و کمالات آراسته بلکه اداره زمان است و خصوصاً در موسیقی بی‌بدل واقع شده، و شعر ترکی و فارسی او خوب و زیباست. از اوست این بیت:

هلاک میکنم فرقت تو دانستم و گرنه رفتن از این شهر میتوانستم .
بیت دیگر

خراباتی و رند و می پرستم بعالم هر چه میگویند هستم .

۵۷۱ - عیدالله خان - ولد محمود سلطان و برادرزاده خان شیبانی است، پادشاهی درویش صفت و قانی مشرب و زاهد و پرهیزگار است، و اکثر اوقات بطاعت و عبادت قیام مینماید، و بصحبت اهالی و موالی و شعرا توجه تمام دارد، چنانچه همه وقت این جماعت در مجلس او حاضرند، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوب واقع شده. این مطلع او بسیار رنگین است. مطلع

آن سرو قد بجامه کلکون قیامتست

آتش بحان من زده است این چه قامت است .

۵۷۲ - محمد مومن میرزا - فرزند سعادت‌مند سلطان بدیع‌الزمان میرزا

بود، و بحسن جمال مثل او در میان اولاد امجاد خاقان مغفور سلطان حسین میرزا که بخوبی و لطافت از مشاهیر عالم بودند نبوده، اما از جور چرخ کج رفتار و مکر مخالفان غدار بحیف بسیار کشته شد، و پیش اهالی خراسان مقرر است که از شامت آن ظلم بود آنچه که بر سلاطین آن ممالک رسید. طبعش بغایت خوب بود. از اوست این مطلع:

زقب سوخت طیبیا تن بلا کش من برو که بسوزی توهم بر آتش من. (۱)
۵۷۳ - همایون میرزا - پسر سعادت افسر بابر پادشاه است، گویند بسیار
 افعال ستوده و اطوار پسندیده در ذات حمیده صفات او ظاهر است، و طبعش نیز
 بزبورنظم مزین. از اوست این مطلع: که برای مقیم نام جوانی گفته:
 مقیم شد غم تو در دلم چه چاره کنم عجب غمیست مگر دل ز سنگ خاره کنم.

۱ - معبد مؤمن میرزا در روز چهار شبه نهمه رمضان سنه ۹۰۲ اسیر سر پنجه تقدیر عم خود
 مظفر حسین میرا شده شهید گشته است، و در این اوقات این ابیات بدیهه ارتایح طمع و قادش سرزده
 هم کز ضرب تیغم بیشه خالی از غضنفر شد ملک یاری نکرد ای دوستان دشمن مظفر شد.
 ایضاً:

ناجوا بر دی که بی حرم درین سن میکشد کافری سنگین دلی گشته است و مؤمن میکشد
 (حاشیه اصل)

خاتمه

۵۷۴ - ذکر جمیل خدام عالی مقام لازم الاحترام ، امیر نامدار خورشید قدر
جشید اقتدار عالم ، کوک ارجمندی که بیمن دولت شاهنشاه کامیاب غیرت آفتاب
عالمات گشته ، و حجاب نشو و نما ی سلاطین روزگار گردیده . بیت

ز آنجا که قدر اوست چه بیند خرد نزر خورشید ذره نماید بیچشم آن .
هم مفتخر بطینت پاک وی آب و خاک هم منفعل زدست و دلش مانده به حر و کان .
و سرو بلندی که سرش بتربیت و پرورش نار ان سحاب الطاف ظل الهی از کنگره
ایوان کیوان گذشته و بسرحد لامکان رسیده . نظم

سپهر اوج سعادت که در اصابت رای

بلاد روی زمین را باوست زینت و زین .

جهان فضل و هنر معدن سخا و کرم

ملاذ و ملجأ اهل کمال شاه حسین .

هر چند زبان اوصاف را در بیان صفات آنجناب حد گستاخی بود ، اما چون همیشه
گوشه خاطر ابور و توجه ضمیر هنیر فصیلت کسبتر ایشان گذشت ، ثبت این کلمه
چند لازم نمود ، و امیر علیشیر که مصنف ترکی این مختصر است ختم نام پادشاه
مرحوم سلطان حسین میرزا کرده است ، اینجا نیز این اسم بمعنی « هو المسك »
ماکرته بتضوع ، مناسب دیده ، بنا بر این این نامه نامی را که بیچندین جواهر
معانی پرداخته شده باسم گرامی آنحضرت که بمنزله مهر نشان سعادت جاودایی است
مذیل گردانیده ، و باعث این جرأت این دو مطلع را یافت : مطلع

سوختم از غم و هیچت نظری با ما نیست

وہ کزین درد بمردیم و دوا پیدا بیست :

بیدلان هجر ترا مونس جان ساخته اند

وصل چون لیست میسر بهمان ساخته اند.

و درین رباعی بدعا ختم دولت روز افزون آنحضرت می کشد: رباعی

ای آنکه جهان خوش بلقای تو بود تا دور سپهرست بقای تو بود.

هر جا که حدیث بر زبانی گذرد ختم سخن آن به که دعای تو بود.

خطاب بملازمان حضرت آصف صفائی، اسلام

ملادی مدظله العالی

ایا بر سپهر سعادت چومهر	ز قدرت یکی پایه آمد سپهر.
سپهر برینت بود کاخ جاه	نگر مهر را قبه نارگاه.
بدوران سی دیدم ای نامدار	امیر و وزیر و شه و شهریار،
محیط خرد را توئی در ناب	سپهر کرم را توئی آفتاب.
ز بهر تو این پیکر انگاشتم	ز روی سخن پرده برداشتم.
چنان باز کردم سر درج راز	که گردد جهانی ازین چشم باز.
نکردم تمامش بنام کسی	که باشد پشیمایم راو بسی.
وزان پس برام بر اطراف دهر	نگویم چو فردوسی از روی قهر
« درختی که تلخست آنرا سرشت	گوش در نشانی بیاغ بهشت،
ور از جوی خلدش بهنگام آب	بیخ آنکین ریزی و شهد ناب،
سر انجام گوهر بکار آورد	همان میوه تلخ بار آورد.
نظر کن که عبدالله هاتقی	مسلم بنظم جلی و خفی،
درین رنگ از این خوشتر گفته است	بگوشت رسام که در سفته است
« اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت	بهی ریز طاوس باغ بهشت،
بهنگام آن بیضه پروردش	زاجیر جنت دهی ارزش،
دهی آتش از کوثر و سلسبیل	در آن بیضه دم دردمد جبرئیل،
شود عاقبت بیضه زاغ زاغ	کشد رنج بیهوده طاوس باغ.

درین معنی از لطف ایزد تعال
 شاید چو آن شاهدان گرچه دید
 اگر از گل شوره بد سرشت
 نخستش بصد گونه رای صواب
 دهد خشت و گل جبرئیل امین
 پی زینت آن ز نقش و نگار
 نمائی در آن غایت اهتمام
 همان شوره آخر کند کار خویش
 سی رنج بردم درین مختصر
 سرا کنون ارین بحر بر کرده ام
 اگر چه به لایق بیزم شهی است
 بظاهر اگر چه فرومایه ام
 بتعریف و توصیف خلقم مبین
 غلام توام ای جهان کرم
 غرض زین همه ای عزیز کسی
 امیدم چنانست از کردگار
 نگردد تپی ار تو عالم دمی

مرا هم نگاری نموده جمال .
 چنان نیز بود که توان شنید :
 نمائی ساری چوباغ بهشت ،
 بهم گر براری بمشك و گلاب ،
 بلندش کنی مثل چرخ برین ،
 بسازی بهر گوشه صد اصل کار ،
 کنی با هزار اهتمامش تمام ،
 توشر منده گردی ز کردار خویش .
 چه ایل و نهار و چه شام و سحر ،
 همین است چیزی که آورده ام .
 ولی نردمن به زدست تپی است .
 بهمت چو گردون بود مایه ام .
 بمن بین و در کهنه دلقم مبین .
 تو جوهر شناسی و من جوهرم .
 بود نام بیکت نماد سی .
 که تا باشد این خا کدانا مدار
 که جانی و جان همه عالمی .

قسمت دوم

ترجمہ
پیکم شاہ محمد فروغی